

دل خوشی‌های شیطان

شیطان از بعضی کارها، گفتارها و برنامه‌ها خرسند می‌شود! گاهی خوشحالی او چنان زیاد است که فریاد می‌زند و آن خبر دل نشین را به فرزندان و دوستان و طرف داران خود می‌دهد:

۱. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: آن اندازه که مرگ عالم، فقیه و دانش‌مند شیطان را خوشحال می‌کند هیچ چیز دیگر او را خوشحال نمی‌کند. (۲۵۹)

۲. شیطان می‌گوید: از جمله کسانی که اندوه مرا بر طرف و سرخوشی و شادابی به من می‌دهند و به همین خاطر آنها را بر گردن خود سوار می‌کنم،

زن‌ها هستند! آنان نور چشمان من‌اند. وقتی که لعن و نفرین بندگان صالح بر من جمع می‌شود، پیش زن‌ها می‌روم. با هم نشینی با آنان تمام ناراحتی بر من بر طرف می‌شود. (۲۶۰)

۳. شیطان از الاغ خوشش می‌آید، به خصوص اگر الاغ سیاه باشد. می‌آیند و با او بازی می‌کنند. گاهی آن را می‌ترسانند، حیوان می‌رمد و صاحب خود را بر زمین می‌زند و آنها می‌خندند. گاهی خاری زیر دم آن می‌گذارند، الاغ بر می‌جهد و لگد می‌زند. گاهی هم صاحب الاغ می‌خواهد از راهی برود که شیاطین دم الاغ را می‌گیرند و نمی‌گذارند برود. (۲۶۱)

۴. از شیطان پرسیدند: کدام طایفه را بیشتر دوست داری؟ گفت: دلایان را، چون من به دروغ گویی آنان قانع بودم. آنها قسم دروغ را هم بر آن می‌افزایند! (۲۶۲)

۵. وقتی دو نفر با هم نزاع کرده و از هم قهر نمایند، شیطان از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجد و فریاد می‌زند. (۲۶۳)

۶. روزی حضرت سلیمان بن داوود علیه‌السلام از شیطان پرسید: چه کاری نزد تو محبوب‌تر است که همان کار نزد خدای متعال

منفورترین کارها است. گفت: در هم آمیختن مرد به مرد و زن به زن - مرد با مرد عمل زشتی انجام دهد که آن را لواط گویند و زن با زن عمل زشتی انجام دهد که آن را مساحقه گویند.

۷. شیطان از رنگ و لباس قرمز خوشش می آید، چون خون انسان و اغلب حیوانات قرمز است. او با دیدن رنگ قرمز رام می شود. آن ملعون تشنه خون است و از خون ریزی استقبال می کند.

۸. خنده و قهقهه او را خوشحال می کند.

۹. شیطان از آدم لخت و عریان خوشش می آید و از او لذت می برد و در او طمع می کند. در احادیث آمده است: کراهت دارد انسان لنگ در زیر آسمان یا در میان آب در حمام غسل کند. (۲۶۴)

ناگواری های شیطان

از چند عمل و چند چیز است که شیطان بدش می آید. او به وسیله آنها ناراحت می شود و فرار می نماید، در اثر ناراحتی گریه می کند و دست و پای خود را مجروح می سازد و گوشه نشینی را اختیار می نماید از جمله:

۱- سجده کردن برای خدا

زید شحام می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: انسان مؤمن وقتی در برابر خدا سجده می کند و آن را طول می دهد، شیطان از ناراحتی فریادش بلند می شود، به کناری می رود گریه می کند و می گوید: ای وای بر من! چگونه این بنده خدا، او را اطاعت می کند و من معصیت کردم، او سجده می کند و من از آن سرپیچی نمودم. (۲۶۵)

در حدیث دیگری وارد شده که: سجده های خود را طولانی کنید، زیرا سجده طولانی بینی شیطان را به خاک می مالد. (۲۶۶)

۲. تلاوت قرآن، (۲۶۷)

یکی از چیزهایی که شیطان را ناراحت می کند خانه ای است که در

آن قرآن تلاوت شود، زیرا خانه‌ای که در آن قرآن تلاوت نمایند برکت در آن زیاد می‌شود، ملائکه در آن وقت و آمد می‌کنند. جایی برای شیطان باقی نمی‌ماند و از آن جا دوری می‌کند، در حالی که از آن خانه و اهلش ناراحت است و با چشم غضب به آنها می‌نگرد. (۲۶۸)

۳. دیدار با مؤمن

دید و باز دید مؤمنان از یک چنان شیطان و لشکریان او را ناراحت می‌کند که صدای خود را به استغاثه بلند می‌کنند، و به صورت خود می‌زنند و دست و پای خود را زخمی می‌نمایند. (۲۶۹)

۴. صدقه دادن

روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از شیطان پرسید: ای ملعون! چرا مانع از صدقه دادن می‌شود؟ عرض کرد: عرض کرد: یا رسول الله! اگر اراهی بر سر من گذارند و مانند درخت و چوب سرم را اراه کنند، برای من راحت‌تر است از صدقه دادن اشخاص. آن حضرت فرمود: چرا از صدقه ناراحتی؟ در جواب گفت: در صدقه دادن پنج خصلت است. ۱. مال را زیاد می‌کند. ۲. مریضان را شفا می‌دهد. ۳. بلاها را دفع می‌کند. ۴. صدقه دهندگان به سرعت برق از پل صراط عبور می‌کنند. ۵. بدون حساب داخل بهشت می‌شوند و عذابی برای آنان نیست. رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا عذابت را زیاد گرداند. (۲۷۰)

۵. فرو بردن غضب

موقعی که انسان غضب می‌کند، شیطان شاداب می‌شود، اما اگر بتواند غضب خود را فرو می‌برد و از آن بکاهد، به شیطان زجر داده و او را ناراحت کرده، به طوری که از او مایوس می‌شود و از او می‌گریزد.

۶. مسواک زدن

زمانی که انسان هنگام نماز و خواب و غیره دهان خود را مسواک می‌کند شیطان را به غضب می‌آورد. (۲۷۱)

۷. نماز اول وقت

نماز اول وقت علاوه بر آن که فضیلت زیاد دارد و اقتدا کردن به امام زمان است، باعث قبولی آن می‌شود که ناراحتی و اذیت او را در پی دارد. (۲۷۲)

۸. صله رحم

دید و باز دید که خویشان و کمک نمودن به ایشان، بینی شیطان را به خاک می‌مالد و او را می‌رنجاند.

۹. دعا هنگام عطسه

وقتی کسی عطسه کند و دیگری برایش دعا کند و بگوید «یرحمک الله» و عطسه کننده در جواب بگوید: «یغفر الله لک» برای شیطان سخت‌تر از آن هیچ چیز نیست. (۲۷۳)

۱۰. سکوت

در مجالس و گرد هم نشستن‌ها، پشت سر کسی چیزی نگفتن او را به غضب می‌آورد. (۲۷۴)

شیطان از این‌ها نفرت دارد

۱. خطاف

پرستو، یکی از پرندگانی است که شیطان از او فرار می‌کند. آن پرنده قرآن می‌خواند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: این پرنده حافظ قرآن است و سوره حمد می‌خواند و کلمه «والا الضالین» او مثل گفتن انسان است. (۲۷۵)

۲. کبوتر

کبوتر لای، بلکه همه کبوترها شیطان را دور می‌کنند. امام صادق و امام معصوم علیهم‌السلام این پرنده را در خانه نگاه می‌داشتند و می‌فرمودند: بال کبوتر برای شیطان به منزله بادبز است. همین طور که بادبز مگس‌ها را پراکنده می‌کند و می‌راند صدای بال کبوتر شیطان را فراری می‌دهد.

۳. خروس

خروس هم یکی دیگر است، خصوصاً خروس سفید، ناراحتی شیطان از این پرنده، به این دلیل است که تسبیح و ذکر می‌گوید و ذکر او «سبوح قدوس رب الملائکه و الروح» و «اذکرو الله یا غافلین»

می باشد. این حیوان وقت شناس است و مانند مؤذن اوقات نماز را اعلام می کند.

ما خروسان چون مؤذن راستگو

هم رقیب آفتاب و سایه جو

پاسبان آفتابیم از دورن

گر کنی طشتی به روی ما نگون (۲۷۶)

۴. گریز از روزها

روز عرفه، عید قربان، جمعه و روز عید فطر، از روزهایی هستند که خداوند گناهان را می آمرزد.

۵. بلند گفتن بسم الله

شیطان از بلند گفتن «بسم الله» بدش می آید. از امام جماعتی که «بسم الله» را بلند بگوید فرار می کند. امام زین العابدین به ابو حمزه ثمالی فرمود: وقتی که صف جماعت بسته می شود. ابلیس می آید و از شیطانی که موکل بر امام جماعت است، می پرسد: آیا امام جماعت «بسم الله» را بلند گفت تا آهسته؟ اگر بگوید بلند گفت، می گریزد و اگر بگوید آهسته گفت، شیطان می آید و بر دوش آن پیش نماز، سواری شود تا از نماز فارغ شود. (۲۷۷)

۶. استغفار

برگشتن از گناه، امید شیطان را قطع می کند راحت و آرامش نمی گذارد تا وقتی که باز او را به گناه و معصیت وادار نماید. (۲۷۸)

تسلط شیطان بر اموال ایوب

بیشترین کوشش شیطان این است که اگر کسی خدا را بپرستد یا شکر نعمت هایش را ادا نماید یا کارهای نیک دیگری انجام دهد وی را از عبادت و شکر خدا باز دارد و به انحراف و گمراهی اندازد و از حق و حقیقت دور بدارد. درباره یکی از کسانی که آن ملعون آخرین سعی خود را کرد تا منحرفش کند و از کار خیر و عمل صالح بازش دارد،

حضرت ایوب علیه السلام بود؟

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام پرسید: بلاهایی که حضرت ایوب علیه السلام به آن مبتلا شد به چه سبب شد؟ فرمود: برای نعمت بسیاری که خداوند به آن حضرت عنایت فرمود و او هم شکر نعمت‌های خدا را آن طور که شایسته بود به جا می‌آورد و در شکر گزاری کوتاهی نمی‌کرد.

شیطان وقتی شکر گذاری به امام ایوب علیه السلام را دید آتش خودبینی‌اش شعله ور شد عرض کرد: پروردگارا! ایوب علیه السلام به این جهت شکر و ثنای تو را می‌کند که نعمت فراوان به او عنایت کرده‌ای. اگر از نعمت‌هایی که به او عنایت نموده‌ای محروم می‌شوی، خواهی دید که دیگر سپاس گر نخواهد بود، برای امتحان، مرا بر دارایی‌اش مسلط کن تا بدانی دیگر هرگز تو را شکر نمی‌کند!

خطاب از «رب الارباب» به شیطان رسید: تو را بر اموال و ثواب او مسلط کردم، هر کاری که می‌توانی انجام بده، تا برای همه معلوم شود که شکر ایوب برای مال و ثروت نیست، بلکه شکر و حمد و ثنای او فقط برای این است که مرا شناخته و به من عشق می‌ورزد.

شیطان از شنیدن این فرمان شاد شد و همه ثروت ایوب را از بین برد. امام سپاس گزاری‌های ایوب زیاده‌تر شد. عرض کرد: خدایا! مرا بر زراعت‌های او مسلط فرما، ایوب چون دلش خوش است که زراعت دارد از این جهت، شکر می‌کند. خداوند او را بر آنها هم مسلط کرد.

شیطان با همه یارانش بر زراعت‌های او دمیدند، و همه آنها دستخوش آتش شدند اما شکر او زیاده‌تر شد. خداوند! مرا بر گوسفندان و گاوها و شتران او مسلط فرما، زیرا هنوز امید او به چهار پایانش هست. خداوند به او رخصت داد. آن ملعون هم تمام گوسفندان و شترهای حضرت ایوب علیه السلام را نابود کرد. باز روحیه بندگی او افزونی یافت.

گفت: ای خدا! ایوب ۱۲ پسر رشید دارد و امیدش به فرزندان است و می‌گوید: با کمک فرزندان باز هم مال و ثروت به دست خواهم آورد. گوسفندان و شتران باز پیدا می‌شوند، کشاورزی رونق می‌گیرد

و کشت و کار به جریان می‌افتد. مرا بر پسران او مسلط فرما، وقتی رخصت گرفت شبی که همه فرزندان، مهمان برادر بزرگتر بودند آن ملعون ساختمان را بر سرشان خراب نمود. چون خبر به ایوب علیه‌السلام رسید، حمد خدا را کرد و گفت: خدایا! روزی به من فرزند دادی و روزی گرفتی اختیار همه به دست تو است. (۲۷۹)

تسلط شیطان بر بدن ایوب

وقتی که شیطان ایوب را چنین دید، دشمنی‌اش فزونی یافت و عرض کرد: خداوند! سپاس ایوب برای این است که بدنش سالم می‌باشد و می‌گوید: باز کار می‌کنم و اموالی به دست می‌آورم. او می‌داند که به زودی آن چه از او گرفته‌ای باز پس خواهی داد، هنوز شکر تو رامی‌کند و خود را نباخته است.

الحال اگر مرا بر بدنش مسلط کنی خواهی دید که دیگر شکر نخواهد کرد! خطاب از جانب خداوند به او رسید که تو را بر بدنش مسلط گردانیدم - به غیر از عقل و دل، گوش و چشم و زبان او زیرا تو را در آنها تصرف نیست و آنها مربوط به من است.

آن ملعون چون رخصت یافت به سرعت فرود آمد که مبادا ایوب رحمت الهی را دریابد و بین او و شیطان حائل شود. آمد تا سد راه آن شود. پس از آتشی که خودش از آن خلق شده بود، در سوراخ‌های بینی ایوب دمید که از تاپایش زخمی گشت. مدت بسیاری در رنج بود. هم‌چنان ایوب را در حمد و شکر الهی کوشاتر می‌یافت و زبانش دایما دریاد خدا بود. مصیبت بر آن حضرت سخت شد که دیگر نتوانست داخل شهر بماند، از شهر و زندگی در آن دست شست و به بیرون شهر رفت. هر روز ناتوانی‌اش بیشتر می‌شد و در عوض شکر و سپاس‌گزاری او افزایش می‌یافت. یک مرتبه نشد که از درد خویش گلایه کند. روزی عیال او «رحیمه» عرض کرد: ای ایوب! مرض تو طول کشید از خدا بخواه که تو را عافیت عنایت فرماید.

فرمود: ای زن! چند سال در حال رفاه و سلامت بودم. گفت: متجاوز از هفتاد سال. فرمود: چند سال است که بلا و مرض به من روی آورده؟ گفت حدود هفت سال. فرمود: هفتاد سال در رفاه و سلامت بودم اگر هفت سال در بلا و رنج باشم آیا جا دارد که تندرستی خود را از خدا بخواهم؟

وقتی شیطان دید هر چه اندوه بیشتر می شود، شکر گزاری اش فزونی می یابد، ناراحت شد، رفت پیش جماعتی از یاران ایوب و گفت: بیایید برویم نزد آن بنده مبتلا شده و از او بپرسیم به چه دلیل به این بلای عظیم مبتلا گردیده است. چون نزد ایشان آمدند، گفتند: کاش ما را از گناه خود خبر می دادی، زیرا ما گمان نداریم این بیماری تو را مگر به واسطه گناهی که از ما پنهان کرده ای!

فرمود: به عزت پروردگار سوگند می خورم که من گناهی نکرده ام. هرگز طعامی نخورده ام، مگر آن که یتیمی یا مسکینی را با خود شریک کرده ام. هرگز دو طاعت برای من پیش نیامده، مگر این که هر کدام را بر من دشوارتر و سخت تر بوده است برگزیده ام شیطان از کار او سرگردان گشته بود. چه کند که او را از شکر گزاری باز دارد، زیرا حيله او در آن حضرت اثر نکرد و به مقصودش نرسید. (۲۸۰)

شیطان در مرحله اول زمین خورد

اگر گفتار و کردار و حرکات انسان برای خدا باشد از دشمن نمی ترسد، بر شیطان دشمنان دین غالب خواهد شد و اگر از روی هوا و هوس و مادیات باشد شیطان و بی دینان بر او غالب خواهند گشت.

گویند: در بنی اسرائیل عابدی بود. او را گفتند: در فلان جا درختی است که قومی آن را می پرستند. او برای رضای خدا و تعصب در دین خشم گرفت و از جای برخاست، تبر بر دوش نهاد و رفت تا آن درخت را از بیخ و بن قطع کند.

ابلیس به قیافه پیرمردی در آمد جلوی او را گرفت. از وی پرسید: کجایم روی؟ عابد گفت: به فلان جایگاه می‌روم تا آن درخت را قطع کنم که دیگر مردم آن را نپرستند.

ابلیس گفت: برو به عبادت خود مشغول باش که این کار از دست تو برنمیاید عجله ناراحت شد و با وی در آمیخت، ابلیس را بر زمین زد و روی سینه او نشست.

ابلیس گفت: ای عابد! خداوند پیامبرانی دارد، اگر بخواهد این درخت قطع شود، یکی از پیامبران خود را می‌فرستد تا آن را ببرد، به تو چه مربوط است؟ خداوند به تو چنین دستوری را نداده است. عابد گفت: من باید این درخت را قطع کنم و چاره‌ای غیر از این نیست.

ابلیس گفت: تو مردی فقیر و عیال‌مند هستی و مردم خرجی تو را تاءمین می‌کنند. اگر دست از کار خود برداری و درخت را قطع نکنی، من قول می‌دهم که هر روز دو دینار در زیر بالش تو بگذارم تا هم خودت از آن استفاده کنی هم به عابدهای دیگر صدقه دهی و انفاق نمایی و هر روز از بابت صدقه ثوابی عاید تو گردد. عابد قدری در این باره فکر کرد و با خود گفت: یک دینار را به مصرف خود می‌رسانم و یکی دیگر را صدقه می‌دهم. این کار برای من بهتر است تا کندن آن درخت، زیرا کندن آن، کار پیامبران است نه کار من! برگشت بامداد روز اول و دوم دست زیر بالین خود، دو دینار را برداشت و به مصرف رسانید. روز سوم دید که از دینار خبری نیست. خشم گرفت، تبر را برداشت و حرکت کرد. گفت: این دفعه تا درخت را قطع نکنم بر نمی‌گردم.

بار دیگر ابلیس سر راهش را گرفت و گفت: ای عابد! از این کار دست بردار که از عهده‌ات بر نمی‌آید. این بار هم باز در هم آویختند ابلیس عابد را بر زمین زد و روی سینه زمین زد.

ابلیس پاسخ داد: دفعه اول تو به قصد رضای خدا برای قطع درخت حرکت کردی، خشم تو خدایی بود و خداوند هم مرا مغلوب کرد و بر زمین زد و تو مسلط شدی، چون هر کس برای خداکاری انجام دهد، مرا بروی تسلطی نیست، ولی این دفعه تو با طمع و برای دنیا خشم گرفتی و تابع هوای نفس خود شدی، از این جهت من بر تو غالب شدم و

ترا زمین زدم. (۲۸۱)

قبل

↑ غریت

←